

رستوران پرنده آبی

قرار است با هم برویم کافه گردی، همان کافه‌هایی که زمانی پاتوق تو بوده‌اند «نمی‌دانم چه چیزی در سر و صورت یا لباس او بود که از مردم معمولی، حتی از کسانی که خیلی به خودشان می‌پر دلزند، تمیز تر بود. دست‌های بزرگی که به هیکل او نمی‌آمد و سیگار گرگان اتوئی که سر یک چوب سیگار گذاشت و در حد بند سوم انگشتان محکم و بسیار بلندش گرفت و با کبریت آتش زد. عدم آرامش، حرکات تند دست و پایش، جسته ظرف، نگاه تیز و زودگذرش، موهای خرمایی بالا زدماش، همه او را شبیه یک پرنده، شبیه یک گنجشک می‌کرد. من را به یادش می‌آورد که جمال زاده در کتاب «دارالمجانین» نوشته بود می‌انداخت. «حالا دقیقا ضلع جنوب شرقی میدان فردوسی ایستادیم. جایی که برای نخستین بار مصطفی فرزانه به یمن دوستی معلمش با تو در رستوران «پرنده آبی» موفق به دیدارت شده و دوستی این شاگرد مدرسه‌ای تا لحظه رفتن ادامه یافته و آنچه در بالا نقل شد، تصویری است که او از نخستین دیدارتان در رستوران پرنده آبی در ذهنش از صادق هدایت حک کرده است.

با اجازه صادق خان من می‌روم داخل داروخانه و آرایشگاه آبری ببینم چه بر سر این رستوران آمده است. بهتر است مانند آن وقت‌ها به مجسمه وسط میدان و ساختش ایراد نگیری. آخر شانس آوردیم چند تایی از اینها باقی مانده است. چند سال پیش شب می‌خوابیدیم و صبح پا می‌شدیم یکی از این مجسمه‌ها غیب شده بود!!

روی شیشه نوشته: «داروخانه رامین»؛ قبل تر تابلویی داشت که سال تاسیس را ۱۳۱۳ اعلام می‌کرد. در را که باز می‌کنم به غیر از یکسری جوان با روپوش سفید، دکتری که نسخه می‌پیچید از همه مسن تر است. با حیرت در پاسخ به من می‌گوید: «این داروخانه ۸۳ سال قدمت دارد. قبلا آن طرف خیابان بوده اما با احداث ساختمان در زمین گودابین سمت خیابان داروخانه به این مکان انتقال می‌یابد و تا آنجا که خبر دارم اینجا همیشه داروخانه بوده و مدتی در ساختمان بالایی آن داروهای ساختگی تهیه می‌کردند.» کارمندان ارمنی آرایشگاه آبری هم تنها می‌دانند که این آرایشگاه ۷۰ سال قدمت داشته و مالک فعلی بنا را از آبری، زن فرانسوی که بعدها به آمریکا رفته، خریداری کرده است. احتمالا الان خنده ریزی می‌کنی و می‌گویی: «زکی پس ما کجا می‌رفتیم!» برویم سمت خیابان فردوسی و کافه «لاماسکوت»؛ به گمانم در آن روزگار نام خیابان «علاءالدوله» بوده است.



شهرنامه در هر شماره پورامون یکی از رخدادهای معماری و میراث فرهنگی گزارش می‌دهد. اینبار پاتوق‌ها و خانه پدری صادق هدایت موضوع گزارش است.

کافه ماسکوت

به نظرم چشمانت را ببند و وارد خیابان شو، چون احتمالا این قدر حالت مکرر می‌شود که چند تا از آن دشنام‌های آبدار خواهی داد.

عمارت و باغ تاریخی عامری‌ها را که به یسار داری؟ همان عمارتی که میرزا جواد خان عامری (معین الممالک) در سال ۱۳۰۵ بنا کرده بود، با آنکه میراث فرهنگی در سال ۸۳ آن را ثبت ملی کرد، در سال ۹۳ به همراه چند مسافر خانه و بنای دیگر تخریب شد تا به جای این باغ مجتمع تجارت جهانی فردوسی را بسازند. خوب تعجبی ندارد که نمی‌توانیم کافه لاماسکوت را پیدا کنیم. نشانی‌اش ضلع شرقی خیابان فردوسی نرسیده به خیابان کوشک روبه‌روی کتابفروشی فرانسوی «سیگما» بود که دو زن ارمنی آن را اداره می‌کردند. یادت هست حسن قانمیان نخستین بار پس از دیدن بازی صادق چوبک در نقش سرباز شکلاتی تئاتر «اتاق سبز» (Green Room) فرزانه و تو را دعوت کرد تا به ماسکوت نزد COCO بروی و تو محکم به فرزانه گفتی: «مگر خانمات همین نزدیکی‌ها نیست؟ پس معطل چی هستی؟ استاد قانمیان هم یادش رفته که فردا صبح باید بروی سر کلاس...» شاید ماسکوت مناسب سن فرزانه دبیرستانی نبود اما یکی از پاتوق‌های تو و دوستانت بود. بیشتر وقت‌ها، هر عصر، پس از توفقی چند ساعته در کافه فردوس روبرو ماسکوت می‌شدی و تا پاسی از شب را آنجا می‌گذراندی. به قول ناتل خاتلری این کافه‌ای است که در تاریخ ادبیات معاصر ما خیلی با اهمیت است. کافه رستورانی کوچک که یک زن یونانی و دختر فلجش آن را اداره می‌کردند.

حالا آن دست خیابان پاساژهای چرم‌فروشی است و این سوی خیابان صرافیه و مجتمع تجاری، تنها کافه فردوسی (ALIS cafe) است که در حوالی خیابان کوشک (هدایت، شهید تقوی فعلی) با بنای قاجاری‌اش جلوه‌گری می‌کند. هر چند نسل‌های پیشین مالکان این مغازه همین شغل را داشتند اما صاحب فعلی کافه اطلاعاتی درباره تاریخچه این خیابان ندارد اما راهنمایی‌ام می‌کند تا از صاحبان اولین صرافیه داخل مجتمع پرس و جو کنیم. دو پیر مرد ۷۵ و ۷۸ ساله مشغول بازی نخته ترد هستند. نشانی رستوران باغ شمیران را که زمانی پاتوق بوده می‌دانند. «چهار راه استانبول روبه‌روی سفارت انگلیس اما خیلی وقت است که خراب شده و جایش پاساژ ساخته‌اند.» از کافه ماسکوت اما اطلاعی ندارند.

صادق خان از ماسکوت دل بکن، پیش به سوی خیابان نوفل‌شاتو و بعد هم ۳۰ تیر (قوام‌السلطنه پیشین)، می‌خواهیم سراغ کافه «گل رضاییه» برویم. آخر می‌گویند آنجا هم پاتوق بوده، خوشبختانه هنوز سرپا است.

نبش نوفل‌شاتو دوباره‌های سفارت انگلیس پیدا است. چه شد؟ به یاد مجتبی مینوی و مسعود فرزند افتادی که وقتی در رادیو بی‌بی‌سی لندن برنامه اجرا می‌کردند، تو و «بوف کور» را بر سر زبان‌ها انداختند و تو هم هیچ‌وقت به چراغ سبز انگلیسی‌ها روی خوش نشان ندادی. کمی جلوتر هم سفارت روسیه است. یادت هست حکومت‌نظامی شده بود و فرزانه می‌گفت قدم به قدم سرباز و آجان در خیابان است و آمد و شد اتومبیل‌ها سخت شده است. خانواده هم تو را از بیرون رفتن حذر داده بودند همه دوستان تودیه‌پارت را گرفته بودند، روزنامه مردم هم توقیف شده بود. به قول خودت: «البته که تو حزب نبودم اما اینها گوش‌شان به این حرف‌ها بدکار نیست.» عبدالحسین نوشین را چند روز بعد بازداشت کردند. درست مانند وقتی که پاکنویس بوف کور را حاضر کرده بودی و خبر آمد که بزرگ علوی و ۵۲ نفر دیگر دستگیر کردند.

صادق خان

از کافه ماسکوت دل بکن
پیش به سوی خیابان نوفل‌شاتو و
بعد هم ۳۰ تیر (قوام‌السلطنه پیشین)،
می‌خواهیم سراغ کافه «گل رضاییه»
برویم. آخر می‌گویند آنجا هم
پاتوق بوده، خوشبختانه هنوز
سرپا است.

